

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مرحله‌ی آماده‌سازی فایل

پایه سازی	تصحیح و ویرایش اولیه	ذکر مأخذ	ویرایش نهایی

### اسرار اربعین

اربعین که به معنای چهلمین روز یک واقعه است، بیانگر اسرار عجیبی است. در نظام آفرینش عدد چهل نقش خاصی دارد. اسرار ریاضی در عالم خلقت وجود دارد که آگاهی بر آنها در اختیار همه نیست. صاحبان علوم غریبه روی اسرار ریاضی عالم خلقت کار کردند و به نکته‌های شگفتی دست پیدا کردند. آنها که با علم جفر آشنا هستند و ریاضیات علوم غریبه را می‌دانند، برای اعداد نقش‌های تعیین کننده‌ای در عالم قایلند. عدد چهل از جمله‌ی اعداد پر عظمت در حوزه‌ی علوم غریبه است. در آفرینش هم اگر نگاه کنیم چهل عدد خاصی است؛ به عنوان نمونه مراحل رشد جنین را در بدن مادر - قرآن کریم هم بیان کرده است - این چنین است: نطفه، علقه، مضغه، بعد استخوان‌ها می‌روید و سپس روی استخوان‌ها گوشت می‌روید. در واقع هر کدام از مراحل رشد جنین در بدن مادر چهل روز طول می‌کشد. مرحله‌ی نطفه بودن چهل روز، همین‌طور علقه و مضغه بودن، پدید آمدن عظام و استخوان‌ها و روئیدن گوشت بر استخوان‌ها هم چهل روز طول می‌کشد. می‌بینیم که عدد چهل در مراحل رشد جسمانی انسان در رحم مادر، نقش مهمی دارد. از آن طرف هم رشد انسان و رسیدن او به کمال عقلانی در چهلمین سال زندگی‌اش تحقق پیدا می‌کند. از پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم حدیث است که **أَبْنَاءُ الْأَرْبَعِينَ دَرَعٌ قَدْ دَنَى حَصَادُهُ؛**<sup>۱</sup> فرزندان چهلمین سال زندگی، کشت‌هایی هستند که دیگر کاملاً بارور شدند و زمان درویدن آنها نزدیک شده است. یعنی انسان در سیر رشد جسمانی خود، در چهلمین سال، به آن حالت باروری و شکوفایی کامل شخصیتش می‌تواند دست یابد. در بعثت انبیا هم می‌بینیم که این داستان ظهور دارد. پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و موسای کلیم در چهلمین سال زندگی‌شان به پیامبری مبعوث شدند. اینها نشان‌دهنده‌ی رازهایی است که عدد چهل در تکوین و آفرینش با خود همراه دارد. استعدادهای چهلمین سال زندگی می‌تواند به پخته‌ترین صورت خود شکوفا شود. در تشریح هم عدد چهل نقش ویژه‌ای دارد. امام صادق علیه‌السلام فرمود: **أَنَّ الْعَبْدَ فِي فَصْحَةٍ مِنْ أَمْرِهِ مَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ أَرْبَعِينَ سَنَةً أَوْحَى اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ إِلَىٰ مَلَكِيهِ أَنِّي قَدْ عَمَّرْتُ عَبْدِي عُمراً فَعَلَّظًا وَ شَدِّداً وَ تَحَفُّظًا وَ اَكْتَبَا عَلَيْهِ قَلِيلَ عَمَلِهِ وَ كَثِيرَهُ وَ صَغِيرَهُ وَ كَبِيرَهُ؛**<sup>۲</sup> بر بنده‌ی خدا در کار شریعت و دیانت تا قبل از اینکه به چهل سالگی برسد، کار آسان است و خدای متعال بر او سخت نمی‌گیرد، رفتارهای او را خیلی نکته‌سنجانه تحت کنترل قرار نمی‌دهد. - همان‌طور که می‌دانید هر کدام از ما دو ملک داریم که موکل ما هستند و مأمور ثبت اعمال ما و گزارش آن به

۱- مجلسی، بحارالانوار، ج ۷۰، ص ۳۹۱.

۲- مجلسی، بحارالانوار، ج ۷۰، ص ۳۸۸.

درگاه الهی اند- وقتی فرد به چهل سالگی می‌رسد، آن وقت خداوند عزوجل به آن دو ملکی که بر آن عبد موکلند؛ وحی می‌کند: من به اندازه‌ی کافی به بنده‌ی خود عمر عطا کردم. از این به بعد که چهل سالش تمام شد، دیگر بر او سخت بگیرد. به شدت رفتارهای او را کنترل کنید. ریز و درشت رفتارها و گفتارها و اعمال کوچک، بزرگ، اندک و فراوانش را به دقت حفظ و ثبت کنید. این نشان‌دهنده‌ی این است که در وادی شریعت هم خدای متعال برای چهل سالگی جایگاه ویژه‌ای قایل است و کسانی که هنوز به چهل سالگی نرسیده‌اند، کار بر آنها آسان است. وقتی فرد به چهل سالگی رسید، از آن به بعد تحت کنترل بسیار دقیق است و از کوچکترین رفتار او اغماض نمی‌شود و ثبت می‌گردد. اما در مورد افراد بالای چهل سال پیغمبر می‌فرماید: این زرعی است که درویدنش نزدیک است. یعنی وقتی فرد به چهل سالگی رسید باید منتظر باشد که تیغ اجل بیاید و او را درو نماید و ان شاء الله که شخص، خام، کال یا آفت‌زده درو نشود بلکه یک میوه‌ی شیرین و رسیده‌ای باشد. یا حدیث دیگری داریم: إِذَا بَلَغَ الرَّجُلُ أَرْبَعِينَ سَنَةً وَ لَمْ يُتَّبَ مَسْحَ إِبْلِيسُ وَجْهَهُ وَ قَالَ بِأَبِي وَجْهٌ لَا يُفْلِحُ: هنگامی که شخص به چهل سالگی می‌رسد، اگر هنوز توبه‌ی اساسی نکرده و از تعلقات دنیوی به سوی خداوند متعال رو برنگردانده باشد، شیطان صورت او را مس می‌کند. یعنی دستی به صورتش می‌کشد و می‌گوید: پدرم به فدای آن صورتی که نور رستگاری در آن دیده نمی‌شود. باز اینجا چهلمین سال زندگی یک مقطع ویژه‌ای است. تا قبل از چهل سالگی شیطان هنوز با قاطعیت نمی‌تواند بگوید این آدم فلاح نصیبش نخواهد شد ولی اگر تا چهل سالگی کسی راه فلاح نرفت، توبه نکرد و به درگاه الهی بازنگشت، دیگر کار برایش خیلی دشوار است، چون شخصیت تثبیت شده است.

شخصیت در آغاز عمر، در سنین نوجوانی و جوانی مثل موم نرمی است که تغییر آن بسیار ساده است، یعنی با یک فشار اندک این موم شکل می‌گیرد و اگر شکل کنونی آن شکل مطلوبی نیست، با اندک فشار تغییر صورت داده و به صورت زیباتری در می‌آید. اما اگر تا چهل سالگی این شکل‌پذیری و این زیباسازی اتفاق نیفتد و فرد با شکل ناموزونی به چهل سالگی برسد، این موم به سنگ سختی تبدیل می‌شود که دیگر تغییرش بسیار دشوار است. یعنی باید مثل فرهاد تیشه برداشت و به بیستون نفس رفت و ذره ذره این صخره‌ی نفس را تراشید تا بتوان آن را به صورت زیبایی در آورد، در حالی که پیش از آن، این موم نرمی بود که می‌توانست با کمی فشار تغییر کند و به صورت دلخواه و مطلوب در آید. این است که وقتی فرد به چهل سالگی رسید و موم شخصیت خود را به صورت زیبایی تبدیل نکرد و رنگ و شکل عبودیت را به خود نداد، شیطان می‌گوید دیگر رنگ یا نور فلاح در سیمای این فرد نیست. دیگر کار آن قدر در او دشوار است که احتمال اینکه بتواند برگردد و خود را به آن نقطه‌های کمالی که در گذشته‌ی عمرش از دست داده، برساند بسیار کم است. نمونه‌های دیگری از عدد چهل در روایات و احادیث داریم که: مَنْ بَلَغَ أَرْبَعِينَ وَ لَمْ يَتَّعَصَ فَقَدْ عَصَى<sup>۲</sup> کسی که به چهلمین سال عمرش برسد و عصایی نداشته

باشد، این بنده، عاصی است. صورت ظاهری عصا همین چوبی است که افراد در دست می‌گیرند و برای ایستادن و راه رفتن به پاهایشان کمک می‌کند. می‌گویند خوب است انسان وقتی به چهل سالگی رسید عصبایی به دست بگیرد که او را در تحمل بدنش برای ایستادن و حرکت کردن کمک کند.

اما یک معنای معنوی هم دارد. یعنی اگر کسی در سیر معنوی و روحی خود به چهل سالگی رسید و هنوز یک تکیه‌گاه معنوی در باطنش نداشت، آن اعتماد و حسن ظن به خدا درونش ایجاد نشده، لذا لرزش و نگرانی در وجودش هست، یا برای دنیایش نگران و مضطرب است که من فردا چه بخورم؟ یا چه کار کنم؟ یعنی گویا روی پاهایش می‌لرزد، و یا احتمالاً از آن طرف حتی برای جنبه‌های معنوی لرزان و نگران است که لحظه‌ی مرگ چطور جان بدهم؟ شب اول قبر چطور پاسخ بدهم؟ یا روز محشر چطور حضور پیدا کنم؟ در دادگاه الهی راجع به رفتارهایم چه توضیحی بدهم؟ این لرزش و نگرانی وجود دارد. فرمود: کسی که به چهل سالگی برسد و هنوز تکیه‌گاهی از درون در قلب و جانش نداشته باشد، عصیان کرده است. فرد وقتی به چهل سالگی می‌رسد، باید چنین تکیه‌گاه روحی و معنوی داشته باشد، باید معرفتی به خدا برایش حاصل شده باشد، چنان حسن ظن و اعتمادی به خدا در او ایجاد شده باشد که دیگر نترسد و نلرزد. هر نگرانی که آمد، محکم به خود بگوید: اَلَيْسَ اللهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ؟<sup>۱</sup> برای چه نگرانی؟ مگر خدا نمی‌تواند نیازهای عبدش را در دنیا تأمین نماید؟

اَلَيْسَ اللهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ؟ اگر یک بچه‌ی کوچک در خانه بنشیند و زانوی غم به بغل بگیرد که من ناهار چه بخورم؟ سال نو لباس نو از کجا بیاورم بپوشم؟ اگر بچه‌ای که یک عمر سر سفره‌ی این پدر و مادر غذا خورده، یک عمر لباس‌ها و نیازمندی‌های او را پدر و مادر تأمین کردند، بنشیند و سر به زانو بگیرد و غصه بخورد و در فکر فرو برود، این رفتارش توهین به پدر و مادر نیست؟ یعنی گویا پدر و مادرش آدم‌های بی‌فکر و بی‌توجهی هستند، ممکن است این بچه گرسنه شود و آنها به فکر غذای او نباشند، این بچه برهنه شود و آنها به فکر لباس او نباشند. اصلاً این غصه خوردن توهین به آن پدر و مادر است. یعنی پدر و مادر من آدم‌های بی‌فکری هستند. لذا من نشسته‌ام و غصه می‌خورم که اگر برای من لباس نخرند و غذا تهیه نکنند، چه کار کنم. عبدی که عمری را زیر سایه‌ی عنایات حضرت حق زندگی کرده است، این عبد در بدن مادر یک نطفه بود، بعد علقه شد و سپس مضغه؛ او فهم، شعور و قدرتی نداشت، آنجا چه کسی به او روزی می‌رساند؟ در رحم مادر چه کسی از هزاران خطری که منجر به سقط یا حتی مرگ تو می‌شد، حفظ کرد؟ آنجا که دیگر تو نبودی، فهم و شعوری نداشتی. ندیدی خدا چطور به تو رزق رساند؟ هنوز متولد نشده بودی، ماه‌ها به تولد تو مانده بود، که سینه‌های مادرت را از لطیف‌ترین و مناسب‌ترین غذا پر کرد. آن موقع تو فهم و شعور داشتی؟ هنوز متولد نشده بودی که غذای تو را تأمین کرد. کجا خدا تو را رها کرد که سر به زانوی غم گرفتی و غصه می‌خوری؟ یک ذره آدم فکر کند، آن عصا را درون خودش می‌یابد. یعنی فرد بشناسد

که خدای او چه کسی است، خدا که او را رها نمی‌کند و بی‌توجه به او نمی‌شود. اگر خدا چرتش می‌برد یا خوابش می‌برد، می‌گفتیم خدا هست، ولی خواب است، چه کار کنیم، باید گرسنه بمانیم. اما خدایی که لا تأخذه سِنَّةٌ وَّ لَا نَوْمٌ<sup>۱</sup> است، خدایی که خبیر است، خدایی که نسبت به عبادش رؤوف است، خدایی که خیرخواه عبادش است، خدایی که غنی است، خدایی که جواد و کریم است، دیگر چه احتمالی وجود دارد که با احتساب آن برای انسان نگرانی پیش بیاید؟ خدا نه از حال عبدش غافل است و نه نیازهای عبدش بر او ناشناخته است و نه نسبت به عبدش بی‌تفاوت است. او خیرخواه، رؤوف، رحمان و رحیم است. نه تهی دست است که بگوییم ندارد نیاز این بنده را تأمین کند و نه ناتوان و ضعیف است که بگوییم زوری ندارد حاجت بنده‌اش را برآورده نماید، خدا عَلٰی كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ<sup>۲</sup> است. به هر حال این عصا را در درون باید پیدا نمود. اگر غم دنیا برود، غم آخرت هم می‌رود. یعنی در مورد آخرت هم آدم باید یک بار دیگر به خودش بگوید: اَلَيْسَ اللهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ؛ برای جان دادن ناراحتی؟ اَلَيْسَ اللهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ؛ برای شب اول قبر و نکیر و مُنْكَر ناراحتی؟ اَلَيْسَ اللهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ؛ برای روز محشر ناراحتی؟ برای پل صراط ناراحتی؟ برای محاسبه‌ی اعمال ناراحتی؟ اَلَيْسَ اللهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ؛ یعنی اگر در دنیا این حرف را جدی به خود بگوییم دیگر به راحتی در بُعد آخرت هم می‌توانیم به خودمان بگوییم دیگر جای نگرانی نیست، آنجا هم دیگر نمی‌لرزد، می‌داند که آن کمان ابرو او را تنها نمی‌گذارد. اگر ناز و عشوه‌ای هم می‌کند، برای این است که آتش محبت او را بیشتر کند. اگر گاهی اوقات روی می‌پوشاند و رو بر می‌گرداند، برای این است که محبت او را شدیدتر کند، از بی‌مهری و بی‌لطفی نیست. این است که پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌گوید: مَنْ بَلَغَ أَرْبَعِينَ وَ لَمْ يَتَعَصَّ فَقَدْ عَصَى: کسی که به چهل سالگی می‌رسد و هنوز چنین تکیه‌گاه محکمی در قلبش ندارد که دیگر نلرزد، او عاصی است. یعنی آن اعتماد و اطمینان ان‌شاءالله برای ما پیش آید که نه در جنبه‌های دنیوی این لرزش برای ما پیش بیاید و نه اخروی. چون اگر لرزش در جنبه‌های دنیوی منتفی شد، دیگر در جنبه‌های اخروی هم وجود نخواهد داشت، و آن لرزش‌های جنبه‌ی اخروی از همین لرزش‌های جنبه‌ی دنیوی است. اینجا می‌لرزد از اینکه نکند گرسنه بماند، دست به حرام دراز می‌کند و آن وقت به دنبال این جنبه‌های اخروی هم باید بلرزد. اما اگر در جنبه‌های دنیوی نلرزد، مطمئن بود و رزاق خود را خدا دید و احساس کرد که رزاق سخاوتمندی دارد، میزبانی دارد که غنی و سخاوتمند است، دیگر دست دراز نمی‌کند که از مقابل کس دیگری لقمه بردارد. می‌داند که خدای متعال بهترین رزق را برای او فراهم کرده است. در این صورت دیگر برای آخرت هم نگرانی ندارد و در آخرت و زندگی‌اش هم آن اطمینان و آرامش حاکم خواهد شد. اینها نمونه‌هایی از واژه‌ی اربعین در جنبه‌های تشریحی بود.

سومین حوزه، حوزه‌ی سلوک عرفانی است. در حوزه‌ی سلوک عرفانی هم اربعین جایگاه ویژه‌ای دارد. نمونه‌هایی در قرآن و احادیث در این خصوص است که نمونه‌ی بارز آن داستان میقات حضرت موسی علیه‌السلام است. در قرآن کریم فرمود: وَ

۱- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲۵۵.

۲- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲۰ و....

واعَدنا موسى ثلاثين لَيْلَةً: ما با موسى آن پیامبر اولوالعزم الهی سی شب قرار ملاقات و دیدار گذاشتیم. وَ اَتَمَّناها بِعَشْرٍ: بعد با ده شب او را تکمیل کردیم. که آن سی شب مربوط به ماه ذی القعدة است و آن ده شب، ده شب اول ماه ذی الحجه است. فَتَمَّ مِيقَاتُ رَبِّهِ اَرْبَعِينَ لَيْلَةً: این قرار ملاقات موسی و خدای متعال به چهل شب تکمیل شد. این چهله نشینی که در اهل سلوک است، یک نقطه‌ی الهام بخش آن همین است. در واقع موسی یک چهله طی کرد تا به دیدار و گفتگوی با خدا متعال نائل شد.

نمونه‌ی دیگر که در حدیث از امام باقر علیه السلام داریم: ما اَخْلَصَ عَبْدٌ اَلْاِيْمَانَ بِاللّٰهِ اَرْبَعِينَ يَوْمًا: هیچ بنده‌ای ایمان به خدا را چهل روز به طور کامل خالص نکرد، یا به تعبیر دیگر در روایت دیگر داریم: ما اَجْمَلَّ عَبْدٌ ذِكْرَ اللّٰهِ اَرْبَعِينَ يَوْمًا اِلَّا زَهَّدَهُ اللّٰهُ فِي الدُّنْيَا وَ بَصَّرَهُ دَاءَهَا وَ دَوَاءَهَا وَ اثْبَتَ الْحِكْمَةَ فِي قَلْبِهِ وَ اَنْطَقَ بِهَا لِسَانَهُ: <sup>۲</sup> هیچ بنده‌ای، چهل روز ذکر خدا را به زیبایی به جا نیاورد و ادا نمود، مگر اینکه در اثر این چهل روز ایمان خالص و آن ذکر، خدای متعال به او در دنیا زهد عطا می‌نماید، یعنی دیگر دلش دنبال دنیا پر نمی‌زند، هوا و رغبت دنیا دیگر در دلش نیست، از دنیا استفاده می‌کند، اما دل کنده و دل شسته از محبت دنیاست، بود و نبود دنیا در روح او موج و تلاطمی ایجاد نمی‌کند. پس اولین خاصیتش این است که خدا در دنیا زهد به او عنایت می‌کند. و دیگر اینکه خدای متعال به او بصیرتی می‌دهد که هم بیماری‌هایش و هم راه‌های درمان بیماری‌هایش را می‌شناسد، هم می‌داند که روح و جانش در اثر زندگی در این دنیا به چه بیماری‌هایی مبتلا شده است؛ یعنی در حوزه‌ی نقائص و کاستی‌های خودش، خودشناسی پیدا می‌کند و هم خدای متعال راه معالجه‌ی بیماری‌های جان و روحش را به او می‌آموزد و خدای متعال حکمت را هم در قلب او تثبیت می‌نماید. یعنی دانایی‌های موهبتی استواری را به او الهام و عنایت می‌کند و زبان این بنده را هم گویای آن حکمت‌ها و معارف عمیق می‌کند. همه‌ی اینها میوه‌ی آن چهل روز خلوص در ایمان یا چهل روز ذکر جمیل حضرت حق است.

حدیث دیگری است از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم که فرمودند: ما اَخْلَصَ عَبْدٌ لِلّٰهِ اَرْبَعِينَ صَبَاحًا اِلَّا جَرَتْ يَنْبِيعُ الْحِكْمَةِ مِنْ قَلْبِهِ عَلٰى لِسَانِهِ: <sup>۳</sup> هیچ بنده‌ای نیست که چهل صبح وجودش را از غیر خدا خالص و خالی کند. یعنی چهل شبانه‌روز خالص خالص باشد. اگر سخن می‌گوید فقط برای خدا، اگر سکوت می‌کند یا می‌خورد یا نمی‌خورد همه برای خداست و چهل شبانه‌روز جز خدا هیچ انگیزه‌ای در وجود این آدم نباشد. یعنی نه بهشت، نه دوزخ، نه دنیا و نه برزخ، هیچ چیزی محرک او نباشد، نه تشویق دیگران، نه تحریک دیگران، هیچ چیز محرک زندگی او نباشد. باید لباس بیوشد، فقط برای خدا راه می‌رود یا فقط برای خدا دنبال کاسبی می‌رود. دنبال لذت و شهرت و حتی آخرت نیست؛ چنین مقامی جز از راه عشق و محبت به دست نمی‌آید. آن هم محبت واقعی و نه ادعای محبت و تظاهر به محبت. عشق واقعی این است که امیرالمؤمنین فرمود: حُبُّ اللّٰهِ نَارٌ

۳- سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۱۴۲.

۱- مجلسی، بحارالانوار، ج ۶۷، ص ۲۴۶ و ۲۴۷.

۲- مجلسی، بحارالانوار، ج ۶۷، ص ۲۴۲.

لَا يَمُرُّ عَلَى شَيْءٍ إِلَّا احْتَرَقَ: <sup>۱</sup> محبت خدا آتشی است که بر هیچ چیزی نمی‌گذرد مگر اینکه آن را می‌سوزاند و نابود می‌کند. غیر از دوست هیچ چیز در وجود شخص باقی نمی‌گذارد. این مقام فقط میوه‌ی محبت است. فرد بتواند چهل شبانه‌روز برای خدای متعال خالص باشد. بنده خود را چهل شبانه‌روز خالص نکرد، مگر اینکه چشمه‌های حکمت از قلب او بر زبان او جاری شد. یعنی زبان که می‌گشاید چشمه‌های حکمت از قلب او بر زبانش جاری می‌شود. معارف و حقایقی بر زبانش جاری می‌شود که در هیچ کتابی نوشته نشده است. هیچ کسی تا به حال نگفته است. از هیچ کسی نیاموخته است. هیچ جایی مطالعه نکرده است. از هیچ جایی نشنیده است. حرف‌هایی که کاملاً جدید است. برای خود گوینده هم حرف‌ها تازه است. یعنی گاهی اوقات دیده‌اید و ان شاء الله این حقیقت را چشیده‌اید که گاهی اوقات انسان خودش از خودش استفاده می‌نماید. یعنی خدای متعال به زبان شخص حرفی جاری می‌نماید که خود او هم آن حرف را نمی‌دانسته است و بعد می‌گوید عجب مطلب جالبی بود و از خودم خیلی استفاده کردم. یعنی چشمه‌های حکمت از قلب او بر زبانش جاری می‌شود. آثاری که برای اذکار و اوراد و عبادات ذکر شده است، آنها هم چهل روز زمان می‌برد تا ظاهر شود. حدّ اقل زمانی که باید بر یک ذکر مداومت کرد چهل روز است. بزرگان نمی‌کنند که کسی عمل مستحبی پیش بگیرد، و قبل از اینکه چهل روز شود آن عمل را قطع کند. بحث مخاصمه‌ی عمل با شخص، یعنی آن عمل خصم آن شخص می‌شود و کار بر او دشوار می‌گردد. لذا اگر عمل مستحبی را خدا توفیق داد و شروع کردید، زودتر از چهل روز آن را قطع نکنید و در بعضی روایات هست که زودتر از یک سال قطع نکنید. ولی حدّ اقلّش چهل روز است، چون چهل روز حدّ اقل زمان است برای اینکه آن تخمی که با این ذکر، ورد، یا این عبادت مستحبی در قلب کاشته شده، بروید و ثمره بدهد. لذا قبل از آن قطع نکنید و آن را آبیاری کنید، چهل روز تخم معنویت را در قلب و جانتان آبیاری کنید تا میوه دهد و رشد کند. این چهل‌نشینی‌هایی که اهل معرفت دارند، ریشه‌اش در همین است.

روایت داریم کسی که چهل روز لقمه‌ی حلال بخورد، قلبش نورانی می‌شود و حکمت بر زبانش جاری می‌شود. لقمه‌ی حلال، لقمه‌ای است که فرد از جلوی کس دیگری برنداشته است. لقمه‌ی حلال لقمه‌ای است که آدم سر سفره‌ی کسی بنشیند که بداند کیست. اگر آدم رزاق خود را خدا بداند و خود را مهمان خدا و سر سفره‌ای هم که نشسته است، حرص نزند، دست درازی نکند، همانی که جلویش گذاشتند، لذّتش را ببرد و بخورد، آن وقت لقمه‌ی حلال خورده است. اگر او رزاق را خدا دید و با این روحیه خورد، هر چه بخورد، حلال است. کسی چهل روز لقمه حلال بخورد، قلبش نورانی می‌شود و حکمت بر زبانش جاری می‌شود.

از نمونه‌های دیگر عدد چهل در جنبه‌های معنوی، این است که بنا بر روایات حضرت آدم علیه‌السلام که بعد از خوردن آن میوه‌ی ممنوعه‌ی بهشتی، از بهشت اخراج شد و به زمین هبوط کرد، چهل شبانه‌روز گریست، تا توبه‌اش پذیرفته شد به این

صورت که جبرئیل آمد به تعبیر قرآن فَتَلَقَىٰ آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ<sup>۱</sup> و آن کلمات را برای آدم آورد و با آن کلمات توبه‌ی حضرت آدم پذیرفته شد، آن کلمات هم نوعی توسل و دست‌نیاز دراز کردن به سوی خدای متعال با اسماء خمس‌ه‌ی طیبه، پنج تن آل عبا صلی‌الله‌علیهم‌اجمعین بود. پس اینجا هم چهل روز آدم گریست تا شایستگی پذیرش توبه در او ایجاد شد.

نمونه‌ای دیگر در این خصوص داستان بهلول تَبَّاش است. همان که نبش قبر و کفن دزدی می‌کرد. او یک بار قبری را شکافت که در آن دختر جوانی بود، بعد که کفن او را برداشت، دیو غریزه‌ی جنسی بر او مسلط شد و به این پیکر بی‌جان دختر جوان تجاوز کرد ولی جنازه‌ی بی‌جان به زبان آمد و به او گفت که شرم بر تو، چه کردی؟ مرد هم بعد از اینکه مرتکب این عمل شنیع شد، عمل خود را برای پیامبر نقل کرد، پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم از شدت ناراحتی، فرمودند: برو، می‌ترسم همین الان اینجا عذاب نازل شود. بعد او رفت و چهل شبانه‌روز زیر آفتاب داغ صحرا شیون و گریه کرد. تا اینکه بعد از چهل شبانه‌روز آیه‌ای نازل شد که اشاره داشت به اینکه توبه‌ی آن مرد پذیرفته شده است. اینجا هم برای آنکه استعداد پذیرفته شدن توبه در آدم ایجاد شود، چهل شبانه‌روز، طول کشید. نمونه‌های اینچنینی در روایات فراوان موجود است.

نمونه‌ی دیگر در حدیث داریم: مَنْ حَفِظَ عَلَيَّ أُمَّتِي أَرْبَعِينَ حَدِيثًا يَنْتَفِعُونَ بِهَا، بَعَثَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَقِيهًا عَالِمًا<sup>۲</sup> هر کسی چهل حدیث را برای امت من حفظ کند که آنها برای امت من سودمند باشد و از آن بهره ببرند، خدای متعال روز قیامت او را فقیه و عالم محشور می‌کند و از قبر به صورت فردی عالم و فقیه برمی‌خیزد. این حفظ حدیث یعنی یا لفظ آن را حفظ کنیم و یا اینکه آموزه‌ها و حقیقت حدیث را در جانمان حفظ کنیم. آن هم معانی دیگر این می‌شود.

نمونه‌ی دیگر از عدد چهل در داستان تولد حضرت زهرا سلام‌الله‌علیها است که پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به امر الهی، چهل روز از حضرت خدیجه سلام‌الله‌علیها جدا شدند. پیامبر به خلوت‌های عبادی خود رفتند و خدیجه هم در منزل تنها ماند و مشغول عبادت شد تا اینکه بعد از چهل روز، جبرئیل آن طعام بهشتی یا سیب بهشتی را برای پیامبر آورد و آن طعام ماده‌ی نطفه‌ای شد که فاطمه‌ی زهرا سلام‌الله‌علیها از آن پدید آمدند و از حضرت خدیجه سلام‌الله‌علیها متولد شدند. باز در اینجا یک چهل‌ه‌ی تمام حضرت پیامبر و خدیجه سلام‌الله‌علیها چهل‌ه‌نشینی می‌کنند، تا وجودشان آماده‌ی انتقال نور حضرت زهرا سلام‌الله‌علیها به این عالم شود. همین نکته نشان از این است که حضرت فاطمه‌ی زهراء چقدر عظمت دارد که پیامبر خاتم، افضل و اشرف انبیاء الهی، آن که گرد و غبار الهی اصلاً بر وجودش ننشسته است، حتی اگر او بخواهد منتقل‌کننده‌ی نور فاطمه‌ی زهراء سلام‌الله‌علیها به این عالم باشد، باید چهل شبانه‌روز، چهل‌ه‌نشینی کند. پس آن حضرت چه نور عظیمی است که انتقالش محتاج چنین مقدمه‌ای است.

۱- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۳۷.

۲- مجلسی، بحارالانوار، ج ۲، ص ۱۵۶.

از بین نقل‌ها مورد دیگری هست که اگر مؤمنی از دنیا رود و چهل نفر مؤمن شهادت به خوبی او بدهند، خدای متعال علم خود را در مورد خطاها و خلاف‌های این مؤمن کنار می‌گذارد و شهادت این چهل نفر را ملاک عمل قرار می‌دهد. اینجا عدد چهل ملاک عمل قرار می‌گیرد.

و اما چهلمین روز شهادت اباعبدالله علیه‌السلام اربعین است. یعنی در دهم محرم واقعه‌ی عاشورا رخ داد و در بیستم ماه صفر، روز اربعین فرا می‌رسد. اربعین اختصاص به اباعبدالله الحسین علیه‌السلام دارد. در هیچ روایت و حدیثی نداریم که برای معصومی اربعینی ذکر شده باشد. این یک سنت اختصاصی و ویژه برای حضرت اباعبدالله الحسین است. در روایت داریم: إِنَّ السَّمَاءَ بَكَتْ عَلَى الْحُسَيْنِ أَرْبَعِينَ صَبَاحاً<sup>۱</sup> آسمان چهل روز بعد از واقعه‌ی عاشورا بر حسین علیه‌السلام می‌گریست. این آسمان، آسمان عالم ماده نیست، آسمان معنوی است. یعنی همه‌ی اهل آسمان معنا، همه‌ی ملائکه‌الله، همه‌ی انوار قدیسیں و روحانیین، چهل شبانه‌روز بر اباعبدالله الحسین علیه‌السلام گریستند. در چهلمین روز بود که دو واقعه اتفاق افتاد، یکی زیارت عطا و جابر بن عبدالله انصاری از مرقد مطهر اباعبدالله الحسین علیه‌السلام که یقیناً در اولین اربعین شهادت اباعبدالله رخ داده است. جابر صحابه‌ی بزرگ پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بود و خدای متعال عمر پربرکتی به او عنایت کرده بود و تا زمان امام محمد باقر علیه‌السلام زنده بود. پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم پیام سلامی به او سپردند تا به امام باقر علیه‌السلام برساند. جابر در داستان عاشورا، پیرمرد کهن‌سالی بود و چشم‌هایش هم به شدت کم‌سو بود. البته معلوم نیست نابینا بوده باشد. -پیرمردی بود که توان جنگیدن و شمشیر زدن در جسمش نبود لذا جهاد بر او واجب نبود. به هر حال، این یار وفادار خاندان رسالت و دلداده‌ی اهل بیت عصمت و طهارت همراه با عطا، که او هم انسان بسیار برجسته‌ای است، روز اربعین به سرزمین کربلا آمدند<sup>۲</sup> - عطا، دوست و یار جابر، انسان بسیار بزرگواری بود که خود را کوچک و خادم جابر می‌خواند - آن‌طور که نقل شده است، جابر در آب فرات غسل کرد و در حالی که اشک از چشمانش جاری بود و از شدت اشک چیزی نمی‌دید، به عطا گفت: مرا به طرف قبر اباعبدالله الحسین ببر و روی قبر اباعبدالله افتاد و چند بار حضرت را صدا زد ولی پاسخی نشنید. گفت: یا اباعبدالله! چه شده که جواب غلام پیر خودت را نمی‌دهی؟ بعد پاسخ خودش را داد و گفت: چطور جواب بدهد در حالی که بین سر و پیکر مطهرش فرسنگ‌ها فاصله است. این یک واقعه است.

روایت دیگری که وجود دارد، این است که کاروان اسراء وقتی که خواستند از شام بیرون بروند، یزید فردی را به عنوان مسئول این کاروان گمارد که آنها را به مدینه برساند و تحویل دهد که ظاهراً فرد خوبی بود. او از امام سجّاد علیه‌السلام پرسید که

۱- مجلسی، بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۲۰۶.

۲- بعضی می‌گویند که غلام جابر بود که این‌طور نیست. کسانی که به عنوان غلام ائمه‌علیهم‌السلام، کنیز حضرت زهرا سلام‌الله‌علیها یا حتی غلام برخی از بزرگان اهل معرفت نقل شده‌اند، خدمتکار نبودند، بلکه آدم‌های رندی بودند که جهت حضور بیشتر نزد ولیّ خدا، منصب خدمتکاری آن ولیّ خدا را عهده‌دار می‌شدند و از این طریق بهره‌ی بیشتری می‌بردند.

از کدام مسیر برویم. حضرت فرمودند: اگر امکان دارد از راهی برویم که از کربلا بگذرد. چون یک مسیر مستقیم هم به مدینه وجود داشت. بعضی این طور استنباط کرده‌اند که بعید است واقعه‌ی برگشت به کربلا در سال اول رخ داده باشد، چون راه طولانی است. ولی این طور نیست. چون یزید در مسیر کربلا به شام، می‌خواست قدرت‌نمایی کند، کاروان اسرا را در خط مستقیم به شام نیاورد، بلکه آنها را به تمام شهرهایی که در مسیر بود، بردند تا به مردم نشان دهند چگونه دشمنانش را شکست داده و باقی مانده‌هایشان را هم اسیر کرده است. او با قرار دادن سرهای مطهر شهدا بالای نی و پوشاندن جامه‌ی اسارت به خانم‌ها و بچه‌ها، برای قدرت‌نمایی و نشان دادن خود، کاروان اسرا را به صورت زیگزاگ حرکت داده بود. به سمت راست می‌رفتند به شهری می‌رسیدند و بعد به چپ می‌رفتند به شهری دیگر، البته این هم یکی از حماقت‌های بزرگ یزید بود. چون یزید می‌خواست قدرت‌نمایی کند اما برعکس شد. یعنی کاروان اسرا هر جا می‌رفتند، زینب کبری سلام‌الله‌علیها، حضرت سجاد علیه‌السلام و امّ کلثوم، افشاگری می‌کردند و عکس آنچه یزید می‌خواست اتفاق می‌افتاد و این امر باعث رسوایی یزید در شهرهای مختلف شد. پس چون کاروان به صورت زیگزاگ حرکت می‌کردند و سریع هم نیامدند، در نتیجه آمدنشان از کربلا به سوی شام زمان طولانی‌تر شد. در حالی که در مسیر بازگشت از شام به کربلا، این گونه نبود و خط مستقیمی را طی کردند و توقف هم نداشتند، در نتیجه این امکان‌پذیر است که آمدن کاروان اسرا، درست در همان سال وقوع حادثه‌ی عاشورا، در اولین اربعین اتفاق افتاده باشد و احتمالاً ملاقاتی هم بین کاروان اسرا و جابر بن عبدالله انصاری روی داده باشد، کما اینکه بعضی آن را نقل کرده‌اند.

کاروان اسرا پس از بازگشت از شام وقتی به سرزمین کربلا رسیدند، صبر نکردند شترها زانو بزنند و بنشینند؛ بلکه خودشان را از بالای شترها، روی زمین پرت می‌کردند و با عزیزانشان درد دل می‌کردند. خاطره‌ی سفر اسارت را برای آنها می‌گفتند و داغ فراق خود را به زبان می‌آوردند. زینب کبری سلام‌الله‌علیها که دو فرزند شهیدش آنجا دفن بودند، جز حسین، سراغ هیچ کس دیگری نرفت، قبر اباعبدالله علیه‌السلام را در آغوش گرفت و با برادرش راز دل گفت. اما کنار آن همه غم این گونه نقل شده که احساس شرمندگی در وجود زینب کبری سلام‌الله‌علیها موج می‌زد، نگران بود که اباعبدالله خبر از دختر سه ساله‌اش ندارد. پس دومین واقعه‌ای که در اربعین رخ داد، آمدن کاروان اسراء به کربلاست. بنا به بعضی از روایات. احتمالاً در همین بازگشت بود که امام سجاد علیه‌السلام رأس مطهر اباعبدالله الحسین علیه‌السلام را همراه خودشان آوردند و به پیکر اباعبدالله الحسین ملحق کردند و در آن مکان دفن کردند، به هر حال، یک مفهوم اربعین اباعبدالله الحسین علیه‌السلام، یک چله‌نشینی است که دوستان اهل بیت علیهم‌السلام از روز عاشورا به چله‌ی عشق حسینی می‌نشینند و چله‌نشینی می‌کنند و این چهل روز به معرفت و محبت اباعبدالله الحسین علیه‌السلام مشغول می‌شوند.

در روایات زیارت اربعین اباعبدالله الحسین علیه‌السلام، به عنوان یکی از علائم مؤمن نقل شده است، از امام حسن عسکری علیه‌السلام روایت هست که فرمودند: شیعه یعنی دوست کامل اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام، پنج علامت دارد: اول این است

که در هر شبانه‌روز پنجاه و یک رکعت فریضه و نافله به جای می‌آورد، هفده رکعت نمازهای واجب و دو برابر آنها نمازهای مستحب.

دومین علامت شیعه این است که در نمازها جهر به بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ می‌کند. یعنی نمازهایی که با صدای آهسته باید خواند، مثل نماز ظهر و عصر، در این نمازها هم بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ را با صدای بلند می‌گوید. این سنتی است که فقط در شیعه است. اهل سنت اصلاً بِسْمِ اللَّهِ را نمی‌گویند و آن را جزو سوره نمی‌دانند و اگر هم استحباباً بگویند آن حالت جهر را ندارد. این هم یکی از علائمی است که شیعه با آن شناخته می‌شود که یک راز لطیف عرفانی در این جهر بِسْمِ اللَّهِ است. سومین علامت هم، سجده بر خاک در نماز است. یعنی جبین را بر خاک، مهر و زمین نهادن. چون اهل سنت بر هر چیزی که شد، سر می‌گذارند.

علامت چهارم انگشتر عقیق در دست راست داشتن است. این هم به عنوان یکی از علائم شیعه است که امام عسکری علیه‌السلام بیان کرد.

و پنجمین علامت زیارت اربعین اباعبدالله الحسین علیه‌السلام است.<sup>۱</sup> میوه‌ی این چله‌ای که دوست و شیعه‌ی اهل بیت از عاشورا شروع کرده است و تا اربعین ادامه داده است و با عشق و معرفت حسینی زندگی کرده است، این است که در اربعین چشم باطن او باز می‌شود و در حرم دلش به زیارت اباعبدالله الحسین علیه‌السلام نائل می‌شود. اگر این چله‌ی درست طی شود، این دیدار و ملاقات در روز اربعین حاصل می‌شود. لذا امام حسن عسکری علیه‌السلام آن را به عنوان یکی از علائم شیعه بیان کرده‌اند.

در زیارت عاشورا، راجع به روز عاشورا این تعبیر است که: **يَوْمٌ تَبَرَّكَتْ بِهِ بَنُو أُمِّيَّةٍ**<sup>۲</sup> روزی است که بنی‌امیه آن روز را به هم تبریک می‌گویند. یا **يَوْمٌ فَرَحَتْ بِهِ آلُ زِيَادٍ وَ آلُ مَرْوَانَ**<sup>۳</sup> روزی است که آل زیاد و مروان شادمانی می‌کنند و فرحناک می‌شوند در حالی که روز عاشورا، برای دوستان اهل بیت روز ماتم، غم و عزا است. روز اربعین هم روز غم و ماتم و مصیبت است و بیست و هشتم صفر و روز آخر صفر هم روزهای بزرگ غم و ماتم است. طبیعتاً مراعات این ایام چیزی است که ان‌شاءالله همه‌ی مردم سرزمین ما به آن توجه خواهند داشت.

۱- محدث قمی، مفاتیح الجنان، اعمال روز اربعین.

۲- محدث قمی، مفاتیح الجنان، زیارت عاشورا.

۳- محدث قمی، مفاتیح الجنان، زیارت عاشورا.